

# پژواک‌ها

## حاکمیت محدود ملتها

نقش پرولتاریا در انقلاب و ساختمان سوسیالیزم، نقشی اساسی و سازنده است. انگلس در مقدمه‌ی چاپ روسی «مانیفست»، در اول مه ۱۸۹۰، چنین نوشته بود:

«زمانی که طبقه‌ی کارگر اروپا دو باره نیروی خود را برای یک یورش تازه علیه قدرت طبقات زمامدار گرد آورد، بین الملل برپا شد. منظور بین الملل این بود که همه‌ی کارگران مجاهد اروپا و امریکا را، در یک ارتش یگانه و نیرومند، متحد سازد... برنامه بین الملل... توسط مارکس نوشته شد مارکس پیروزی نهایی هدفهای برنامه را همیشه و، تنها در سایه‌ی رشد فکری‌ی طبقه‌ی کارگر انتظار میکشد و این رشد حاصل نمیشود مگر در نتیجه‌ی تشریک مساعی همگانی در اداره‌ی امور و مباحثه و گفتگوهای همگانی.

پیش آمده‌ها، نبردهای ضد سرمایه داری و ناکامیها و شکست‌ها (در معیاری بیش از پیروزیها) نظر مارکس را تأیید نمودند. درس زندگی و حادثه‌های آن... به کارگران آموخت که باید روح و فکر خود را برای شناختن شرایط آزادی آماده سازند... و اکنون پس از برپا شدن نظامهای سوسیالیست و ساخت و پرداخت نگره (The Org) های شگرف پرشی مطرح میشود. پرشی در پاره‌ی آن اصل که مارکس و انگلس با صراحت و یکرنگی، در حد گوهر

اساسی سوسیالیزم اعلام نمودند و فراز آوردنش را برای پدیدن شدن آرمانهای سوسیالیزم، ضمانتی عملی شناختند.

آیا مردم کشورهای سوسیالیست رشد فکری بایسته برای رهبری سوسیالیسم را یافته‌اند؟ کارگران و دهقانان در اداره کشور شرکت می‌ابند؟ مباحثه و گفتگوهای همگانی انجام میگیرد؟ «حکومت برافراد»، جای خود را به «اداره‌ی اشیاء و تولید» داده است و یا، درست همانند کشورهای سرمایه‌دار، گروه فرمانروایان، جدا از مردم، بر مردم حکومت میکنند؟ توده‌ها، همچنان در تنگدستی و گرسنگی و جهل نگاهداشته میشوند و افسانه‌ی انتخاب رهبران مانند همه جا ریشخندی بیش نیست؟

آیا توده‌های مردم در کشورهای سوسیالیست رشته‌هایی را که حکومت بردست و پای آنان گذارده، پاره کرده‌اند، برابری و برادری، در برخورداری از وسایل زندگی و در برخورداری از یک آموزش همگانی بسنده، میان نشان پدید آمده؟ استثمارگر و هها و دولتها از افراد از میان رفته‌است، مرزهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در هم ریخته و همه‌ی ملتهای سوسیالیست دست برادری و دوستی داده‌اند؟... پاسخ این‌ها به جستارهای وسیع نیاز ندارد. رویدادهایی همانند زد و خورد های مرزی و یا اشغال کشورهای سوسیالیست کوچک از سوی بزرگترها و یا پرداخت نگره‌های تازه‌ی همانند «حاکمیت محدود»، کفایت میکند که چشم اندازی دقیق از وضع موجود



را بنمایاند .

حوادثی از این گونه گوینده‌ی آنهاند که: در جهان سوسیالیزم نیز توده‌ها دستی و نقشی در «ساخت قدرت» ندارند، در فرهنگ اجتماعی سوسیالیزم نیز مفاهیم و گرسنگی، جهل، نیرنگ و دروغ، پلیس، قاضی و زندان، و تجاوز و جنگ و استثمار به شدت وجود دارد در جهان سوسیالیزم برادران بزرگتری هستند که دریافت و خریدی بیشتر دارند و برادران کوچکتری که هنوز درست نمی‌بینند و ناچار، و به رغم شخصیت و حاکمیتی که ظاهرن یافته‌اند، هر گاه که راه خطا (۱) ببمایند، بزرگترها کوششان را اندکی میکشند؛ سیاستهای اقتصادی و اجتماعی برایشان می‌پردازند، اقتصادشان را به اقتضای مصلحت رهبری میکنند .

تنها برتری‌ی تجاوزها و اردو کشی‌های سوسیالیست نظیر اردو کشی به چکسواکی این است که رهبران سوسیالیزم، نکره‌های اجتماعی ساختگی، ارائه مینمایند .

سوسیالیزم بهانه‌ی شده است برای ارتکاب همه‌ی آن کارهای نادرست سرمایه‌دارها .

رابطه‌ی میان کشورهای سوسیالیست، همان گونه است که سرمایه‌داران باهم دارند . چه تمایزیست میان نیروهای ایمریالیزم که در آمریکای لاتین به کشوری یورش می‌برند و از منابع طبیعی و نیروی کار مردمش بهره برداری میکنند یا ارتش‌های اروپای شرقی و شوروی که در کشور چکسلواکی همین رفتار را دارند ؟

و چنین است که نگاهی به گذشته و مکتب مارکس میتواند توضیحی باشد برای آنچه رویداد و آنچه رویمیدهد .

و بعدها شك در باره‌ی مفهوم تاریخی‌ی انقلاب روسیه حتا در میان سويداران و

تحسین کنندگان جدی‌ی آن زمینه پیدا کرد . مفهوم تاریخی‌ی انقلاب اکتبر این است که دوران انقلابهای پرولتاریایی را افتتاح میکند . پیدایی‌ی ناپلئون به طور وضوح يك پیروزی‌ی ارتجاع بود ولی در عین حال ناپلئونگرایی تا آنجا که نظام زمینداری رادر پاره‌ی‌ی از کشورهای اروپا واژگون نمود فرزند و زائیده‌ی انقلاب است . . . بنابراین چه میشود گفت اگر انقلاب پرولتاریایی امروز هم بخواهد ناپلئونگرایی‌ی خود را به وجود آورد .

مارکس میگفت سرمایه‌داری با تمام تضاد های داخلی و فساد و تجزیه میتواند تا هنگامی که پرولتاریا آن را واژگون کند به زندگی خود ادامه دهد . پرولتاریا يك نیروی بین المللی است بنابراین پیش بینی نشده که طبقه‌ی کارگر کشور معینی وظیفه‌ی انقلابی‌ی خود را در آن کشور تمام کند . . .

انقلاب روسیه يك انقلاب پرولتاریایی از نوعی که به موجب نظر مارکس بایستی در پیش افتاده‌ترین و تکامل یافته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری به وقوع پیوندد نیست . انقلاب روسیه يك انقلاب بوژروازی‌ی به تاخیر افتاده بود و در حالی که دوران انقلابهای پرولتاریایی را آغاز و افتتاح میکرد آخرین حادثه‌ی دوران انقلاب های بوژروازی محسوب گردید .

مادام که انقلاب روسیه چه از لحاظ تاریخی و چه تا حدوی زیاد از لحاظ واقعیت يك انقلاب پرولتری نیست ، نمیتواند استنباط تاریخی مارکسیزم را باطل سازد . درسهای انقلاب اکتبر میباید در تکامل دادن مارکسیزم کمکی باشد . یکی از آن درسهای این است که انقلاب را نمیتوان در نوع و برجسب معینی طبقه‌بندی کرد . تجربه‌ی دیگر این که دیکتاتوری‌ی



پرولتاریا ضرورتی دمکراسی پارلمانی را نفی نمیکنند. زیرا دمکراسی سوسیالیستی بر پایه‌های اجتماعی وسیعتری قرار دارد... نگرهی مارکسگرای دولت بر این پایه است که منش اجتماعی دولت را ترکیب طبقاتی نیروهایی که در انقلاب شرکت نمودند تعیین میکنند. و هنوز درس دیگر انقلاب روس این که در اوضاع خاص و معین دیکتاتوری پرولتاریا شرط لازم تاسیس و استقرار سوسیالیسم نیست. شاید این بزرگترین درسی است که از تجربه‌ی انقلاب اکتبر گرفته میشود. زیرا آنچه مارکس گفته این است که خود کامگی پرولتاریا را فقط میتوان در پیش افتاده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در دوران انتقال تاسیس نمود. مارکس هرگز نگفته بود که در قرن بیستم انقلاب تنها در کشورهای فوق‌العاده تکامل یافته‌ی سرمایه‌داری صورت میگیرد. بنابراین انقلابی که قبل از انگلستان و آلمان در روسیه اتفاق افتاد از نظر مارکس نیز زیاد تر از انقلاب چین یا هند استثنا نشده بود.

آنچه در ۱۹۱۷ اتفاق افتاد يك انقلاب پرولتری نبود که به رغم نظر تاریخی مارکس در يك کشور صنعتی عقب افتاده رویمیداد. واقعه‌ی ۱۹۱۷ يك انقلاب بورژوا دمکراتیک بود که در کشوری واقع میشد که گرچه به اندازه‌ی کافی در جریان تکامل سرمایه‌داری پیش رفته بود ولی از انقلاب بورژوازی هنوز نگذشته بود. به زودی رهبری انقلاب در دست بورژوازی کوچک افتاده... اما حتا هنگامی که طبقه‌ی کارگر مرکز صحنه را اشغال نمود خصیصه‌ی بورژوازی انقلاب تغییر نکرد، مگر به طور سطحی. طبقه‌ی کارگر رهبری انقلاب را با شعار «صلح - زمین - نان» در دست گرفت. این شعار احسان یا تقاضای طبقه‌ی خاص را باز تاب نمیکرد. خاست تمام مردم روسیه به

استثنای اشراف زمیندار و مدافعان... بود. انقلاب اتحادی بود از دو طبقه، در دو جبهه‌ی مختلف با دو آرمان مختلف انقلابی که متعلق به دو دوره‌ی تاریخ بود. (نگاه کنید به «مساله‌ی شوروی» از نویسنده، ۱۳۳۲) از دیدگاه حقوقی نگرهی حاکمیت محدود پوچترین و بیپایه‌ترین چیزی است که تا کنون و به ویژه در برابر اصل حاکمیت وجداسری ملتها، ابراز شده است.

این در جای خود پذیرفته که حقوق و مکتب‌های حقوقی خود - به - خود اصالتی ندارند. انگلس در نامه‌ی به کنراد شمیت، در ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰ نوشت «حقوقدان تصور میکند طبق اصولی که قبلن مسلم بوده عمل میکنند در حالی که این اصول واقمن باز تاپهایی است از اوضاع و بایستگی‌های اقتصادی...»

اما، از این دیدگاه که بگذریم و با عنایت به این که رهبران کشورهای سوسیالیست، چه در ارتباطها و گفتگوهای خیش با دیگران، اعم از سوسیالیست یا سرمایه‌دار، و چه در محافل بین‌الملل و سازمان ملل متحد پیوسته از حاکمیت ملتها و احترام متقابل و آزادی در تعیین سر نوشت دم میزنند، بررسی مساله به کوتاهی، از لحاظ بین‌الملل ضرور مینماید.

۱ - استقلال کشورهای سوسیالیست همه از سوی اتحاد شوروی، چین، گروه کشورهای سرمایه‌داری و هم از جانت خود آنان شناخته شده، روی کاغذ آمده و به جهانیان اعلام گردیده است. در چنین وضعی پذیرفتن نگرهی «حاکمیت محدود» به هیچ روی با مبانی حاکمیت و استقلال ملی و احترام به خود مختاری دیگران سازگار نیست و با اعلامیه‌ها و پیمانهای گروهی نمیخواند. مگر این که استقلال و حاکمیت ملی کشورهای کوچک سوسیالیست را چیزی



همردیف دست نشاندگی و تحت‌الحمایگی  
بدانیم .

۲- هر گاه به پیمان ورشو استناد کنند و  
بگویند این پیمان که گونه‌ی همبستگی و  
پیوستگی نظامی و سیاسی را پدید میگرداند  
سرچشمه‌ی «حاکمیت محدود» و روادارنده‌ی  
آن است با سه اشکال بزرگ روبرو خواهیم  
بود :

الف- آیا اردو کشی و مداخله‌ی نظامی  
و اشغال یک کشور از سوی کشورهای دیگر (یا  
یکی که از همه بزرگتر) است به صراحت در  
پیمان پیش بینی شده است ؟ روشن است که  
هیچ کشور مستقل و خود مختار (اعم از  
سوسیالیست یا سرمایه‌دار) نمیتواند چنین  
تحدیدی را بر اساس آزادی سیاسی و اقتصادی  
خیش بپذیرد و به آن رضا دهد . بنا بر این  
استناد به پیمان ورشو بی‌مورد است .

ب- تشخیص موقع و موردی که حاکمیت  
یک کشور سوسیالیست باید نقض شود با کیست ؟  
یکی از دولت‌های سوسیالیست (دولت بزرگتر)  
این موقع و مورد را تشخیص میدهد یا اکثریتی  
از دولت‌ها . آیا عللی که مداخله را ایجاب  
میکند قابل توصیف است ؟

پ- و سرانجام ، اگر این اصل را بپذیریم  
که در ارود گاه سوسیالیزم ، کشورهای هموند  
میتوانند ، هر گاه خطری یا انحرافی زندگی  
یکی از آنان را تهدید کند ، با نیروی ارتش  
اشغال کنند ، قطعاً این مورد هم پیش میاید  
که کشورهای عضو پیمان ناگزیر شوند ، یک  
روز به اشغال برادر سوسیالیست ، ارشد شوروی  
بپردازند و نگفته پیدا است که این نتیجه -  
گیری ساده‌ی حقوقی از دید گاه شوروی چه  
اندازه خندستانی مینماید . برای رهایی از  
سرگشتگی‌ها تنها به دو نکته که گره گشاست  
میتوان بسنده کرد .

نخست این که اصل «حاکمیت محدود»  
اصلی برتر است برای اجرا شدن از سوی  
کشورهای بزرگ و نیرومند سوسیالیست و  
درباره‌ی کشورهای دست نشاندگی و ناتوان که  
ظاهر «استقلالگی» یافته‌اند .

و دوم این که در سوسیالیزم «بلورسته‌ی»  
امروزین ، و درینغ ، خرد و انسانگرایی بر دی  
ندارد ؛ فرمانروایی بزرگتر (از دید گاه  
مادی) بر کوچکتر و استثمار او هم چنان کالای  
روز است .

و نه گمان بریم این‌ها که درباره‌ی نگره‌ی  
«حاکمیت محدود» بر شمر دیم تنها در بیرون  
دنیا ی سوسیالیسم به چشم میخورد . یک کشور  
بزرگ سوسیالیست دیگر ، که هیچ دور نیست  
پای خود را بر همان جا بگذارد که شوروی  
گذارد ، در این باره چنین میانندیشد :

«نگره‌ی روس‌ها بر بنیاد حاکمیت محدود  
چیزیست که از سوی زنده بقان بیشرم کرملین  
برای زیر پا گذاردن حق حاکمیت ملل  
مورد استفاده قرار میگیرد . رهبران کرملین  
نیاز شخصی خود را به توسعه طلبی‌ی  
جهانی به نام مصالح عمومی خانوادگی  
سوسیالیزم بر میاورند . در زمینه اقتصادی ،  
شوروی کشورهای پیمان ورشو را تا سطح تولید  
کنندگان مواد خام تنزل داده است . رابطه‌ی  
میان روسیه و این کشورها با نظارت در قدرت  
اقتصادی ، نظامی و سیاسی آنها ، به رابطه‌ی  
میان یک غارت‌کننده و غارتزده ، یک برده‌دار  
و یک برده و یک قدرت برتر از بزرگ با یک  
کشور ناتوان بدل شده است» (به نقل از  
«پرچم سرخ» ؛ لمند ، ۱۳ مه ۱۹۶۶)

و چنین است انگیزه‌ی نگره‌ی که از سوی  
برادر سوسیالیست بزرگتر ابداع شده است  
کشوری که خود و اعمار سوسیالیست دست  
نشانده‌اش ، بادوزخی‌ترین نظامها و ستمکار



ترین خود کامگان جهانی که ساده ترین حقوق و آزادیهای مردم زحمتکش را پایمال کرده اند خوش و بش میکنند . پیمان میبندند ، آنان

را در فرو کوبیدن ملتها یاری میدهند و ستایششان میکنند .

### ناصر و ثوقی

## یکی به پانزده تا !

رویدادها میرسند و میگذرند، اما پاره‌یی شان ارزنده تر و سرگرمکننده تر از آنند که بیدرتك به فراموشی سپرده شوند.

مثلن، پنج شنبه سیزده شهریور ۴۸ در شهر بزرگی مانند «ریو» چند تن (که کمونیست، چپ‌رو، مخالف دولت، دانشجوی انقلابی و هزار چیز دیگر نامیده شدند، اما تنها برزیلی بودند) سفیر کشورهای متحد را ربودند، چندروز نگاهش داشتند، و پس از آزادی پانزده زندانی سیاسی، رهایش کردند.

حادثه را که از پیرامون تماشا کنیم بامزه میشود!

فخست از دیدگاه تاریخی و پیشینه : سر چشمه‌های آدم دزدی را زیادتر در خودینگه دنیا باید سراغ کرد. آنجا آدمهای گرسنه‌یی هستند، بیکار و بیکاره که نه زندگی دارند و نه درآمد. کنارشان دسته‌های دیگری با پول و ثروت و درآمد و ماشین و کارخانه و کشتی و هواپیما و چیزهای بی‌حساب دیگر. اینها نمیدانند با پولشان چه کنند، آنها میداندند ناچار گروه اول گاه به گاه اعضای گروه دوم (بچه یا بزرگ) را میربایند و همین که پولی گرفتند دزدیده، را پس میدهند... این کار، البته، در مکتب‌های اخلاقی و حقوقی محکوم است، ولی محکومیت در آدم دزدها اثری ندارد.

سفیر دزدهای برزیلی مرتکب کاری شدند که هم میهنان سفیر از دهها سال پیش

میکردند. ربودن يك آدم و مطالبه‌ی چیزی برای آزادی او، النهایه با چند اختلاف، که كوچك هم نیست!

پیش از برزیلیها مردم گواتمالا و بیشتر از آنها و نزواتلیها آدم دزدی را از ینگه دنیائیه‌ها یاد گرفته بودند. اساسن مردم امریکای لاتین در همسایگی ینگه دنیا هم بداخلاق شده اند و هم، چنان که خودشان میگویند، آزار میکشند. حتا گواتمالاییها دو نفر از کروگانها را کشتند و اسمش را گذاشتند پاسخگویی یا حتا انتقامجویی از ایمپریالیزم برای جنایتهاش در وی یتنام یا کشتار گروهی چهارهزار نفریش در گواتمالا به دست ارتش و به اشاره‌ی ایمپریالیزم . این از این .

دوم از دیدگاه اختلافهاش با آدم دزدیهایی ینگه دنیا :

در آنجا بچه یازن میلیونی را میدزدند، یا خودش را. بعد از خود میلیونی یا کسانش مطالبه‌ی پول میکنند. اینجا سفیر بیگناهی را ربودند و بعد از دولت برزیل، یعنی يك سازمان بیگانه، رهایی پانزده زندانی سیاسی برزیلی، و نه پرداخت مبلتی پول، را خاستار شدند.

چه ارتباطی میان سفیر دزدیده شده‌ی امریکایی و برزیل وجود داشت ؟ برزیل سرپرست سفیر است یا سفیر حامی دولت ؟ دولت برزیل میتواندست بگوید هر کار می‌خواهید بکنید ، آن شما ، آن هم سفیر . ربودن سفیر امریکا چه ارتباطی به برزیل دارد ! يك کشور جدا سر و خود مختار او یا کسان سفیر میتواندستند پولی بفرستند و آزادی سفیر را



بنخواهند. اما هیچ يك از اینها سودی نمیداد. ناچار وزیر خارجه برزیل، به فاصله‌یی کوتاه، آزادی پانزده زندانی را تعهد نمود.

تنها پرواز هواپیمای برنده‌ی زندانیان به مكزیك دو ساعت تاخیر پیدا کرد. يك گروه دوپست نفری از سربازان نیروی دریایی هواپیمارادرمیان گرفتند و معاوضه‌ی زندانیان را با سفیر امریکا «توهینی ملی» دانستند. با این همه معاوضه انجام شد. این هم اختلافها.

سوم از دیدگاه گفته‌های سفیر: هواپیما که از ریو پرواز کرد یادداشت سفیر رسید که امیدوارم تا فردا رها شوم. و فردا وقتی پانزده زندانی رادر مكزیك آزاد کردند، سفیر که جلوی سفارتخانه از تاکسی پیاده شد گفت خیلی شادم که ربایندگان به قول خود عمل کردند (ظاهرن پاره‌یی از آدم رباهای ینگه دنیا به قولشان عمل نمیکنند!) و از دولت برزیل هم سپاسگذارم. روز بعد ظاهرن در گفتگو با روزنامه نویساها، گفت که بازداشت کنندگان او، ایمپریالیزم امریکا را سرچشمه‌ی همه‌ی بدبختیهای برزیل میدانند. دست چپیهاتظر دوستانه (!) بی نسبت به کشورهای متحدندارند. آنچه کرده اند بازتابیست از بیزاریشان از امریکا. در پاسخشان یادآور شدم که این شیوه‌ی اندیشگی، خود از روحیه‌ی استعماری حکایت میکند (راستی، چرا باید آدم

روحیه‌ی استعماری داشته باشد که استعمار سراغش بیاید!). سفیر افزود که ربایندگان همه جوان، زیرك و مصمم بودند، از آن نوع آدمهایی که انسان مایل میشود با آنها گفتگو کند: نه نزاع و کشمکش.

چهارم از دیدگاه چیزی که در برابر آزادی سفیر گرفته شد:

پانزده تازندانی دست بندزده. چند نفرشان هنوز بالباس زندان و شماره‌های برنجی، يك پیر مرد ۶۴ ساله که ده سال در زندان گذرانده يك گروهبان، يك زن ۲۲ ساله، رهبر دانشجویان مخالف و ... همه زندانی‌ی سیاسی.

دانشجوی ۲۲ ساله گفت پرواز دوری بود، بادست و پای بسته و يك «ساندویچ» و يك لیوان شیر در تمام پرواز. زندانی‌ی دیگر درباره‌ی دزدیدن سفیر گفت تنها زبانیست که دولت برزیل درکش میکند! و همه شان با این آهنگ که تلاش رادنبال کنند و استوار آهنگی!

و از دیدگاه آخرین که مقطعی اجتماعی دارد و نگران آینده: آدم دزدی «ریو» يك کارتازه بود، چیزی یکپارچه نو. چريك، همان که در «گواتمالا» بلیویسا، ونزئلا، وی پتنام و خاورمیانه‌ی عربی میجوشد و از زمین بیرون میزند: سازنده‌ی زندگی فرد است، نویددهندی پیروزی در جنگ روشنایی و تاریکی.

«گرسیوز»

رهبران تاتارهای کریمه، مردمی که تلاششان برای بازیافتن حقوق ملی در مبارزه با سیاستهای کرملین به سطحی رسیده است برابر سازماندهی توده‌یی و دل‌آگاهی.

## تاتارهای کریمه

رشته‌ی دیگری ازداد رسیهای سیاسی اکنون در اتحاد شوروی جریان دارد. دادرسی



دیوانساری، از بیم آنکه مبدا این نمونه میان مردم دیگر سرزمینهای اتحاد پراکنده گردد، در فرو کوبیدن آن میکوشد.

کسانی که در تاشکند مرکز جمهوری از بکستان سرزمینی که بیشتر تاتارهای کریمه اکنون در آن میزیند، برابر دادگاه ایستاده اند اینها هستند: R. Kadyev، ۲۹، فیزیکیدان؛ I. Kairov، ۳۱، فیزیکیدان؛ A. R. Gafarov، ۵۴، کاردان برق؛ R. Bariev، ۲۶، کاردان مکانیک؛ R. Ulifov، ۴۹، کارگر ساختمان؛ S. Bairamov، ۲۸، کاردان برق؛ M. Khalilova، ۲۶، Ametova I. Yazidzhiev هر دو پرستار و G. Bayev، آموزگار. متهم دیگری به نام G. Bayev هم هست که در تاشکند دادرسی نمیشود، بل در Simferopol، در کریمه.

«جنایاتی» که متهمان برای ارتکابش (؟) به دادرسی کشیده شده اند آشکارا متضمن پخش «بدگویی‌های ضد - شوروی» ست، سامان دادن بی‌قلمی‌های توده‌یی و پایداری در برابر مقامها. دادستان ۲۰ جلد اسناد و ۵۰۰ شاهد برای اثبات «بدگویی» ساز کرده است. اما تاتارها آهنگ استوار آن دارند که از دادرسی برای علنی کردن بیدادگریهایی که - در گذشته و امروز - بدانها شده و میشود سود بجویند.

در فرمانروایی ستالین، در ۱۹۴۴، تمام ملت تاتار به بهانه‌ی این که پاره‌یی از آنان همکار نازیها بوده‌اند، از کریمه به سرزمینهای آسیایی شوروی کوچانده شد. در ۱۹۵۷، با برگردان شیوه‌های ستالینی موقع تبعیدی آنان پایان یافت، لیکن حق بازگشت به سرزمین پدری و بنیاد گذاری از نو جمهوری‌ی خودمختار تاتار کریمه، که نخست برابر سیاست انقلابی ملی لنین پیگذاری شده بود، از آنان دریغ

گردید. يك دهه تقاضای بیهوده برای یافتن این حق به تظاهرهای توده‌یی از سوی تاتارها در ۱۹۶۸ انجامید - روز تولد لنین، ۲۱ آوریل -

اینک متن بولتن شماره‌ی ۸۲ نمایندگان تاتارهای کریمه در مسکو که روز عید، اول ژانویه ۱۹۶۹، چاپخش شده است:

### مردم هر عمل خلاف قانون را با اعتراضی گروهی پاسخ گفته‌اند.

گرامی هم میهنان. سال ۱۹۶۸، که از سوی ملل متحد، سال بین الملل حقوق بشر اعلام گردید، در گذشت. تاتارهای کریمه امیدوار بودند که دولت، حتا به خاطر حیثیت خودش هم که باشد، دست کم گامی در راستای حل این مسالهی ملی بردارد. اما امیدواریهای ما بیپایه بود. مسالهی ملی ما تنها حل نشده نماند؛ وضع در اثر اقدامهای فرو کوبنده‌ی مقامها علیه تاتارهای کریمه حتا ناگوارتر گردید. مدافعان اصولی و باجرات منافع مردم را به اتاقهای شکنجه‌ی کمیته‌ی امنیت کشوری - پلیس مخفی شوروی - انداختند - ریدوان گافارف، خیرف ...

در شامگاه کنگاش بین الملل حقوق بشر در تهران، مقامهای جمهوری از يك بیداد گرانه کشتاری گروهی و سازماندار (Pogrom) علیه اتباع صلح جوی تاتار در شهر Chirchic به راه انداختند. دسته‌های سپاهی، سربازان نیروهای امنیت داخلی و یگانهای کوچک سوخت انداز با فرماندهان و الامقام بر فرازشان، نیرومندی و چیر - دستی را بر اتباع آرام تاتار آزمودند - بیشتر زنها و بچه‌هایی که تعطیل بهاره‌ی ملی را جشن گرفته بودند.



این تلاشی بود از سوی مقامها تا تاتارهای کریمه دریابند که هر نمود یا نمایی از ناحیهی آنان در زمینهی هویت مشخص ملی و هم مهرورزی به جامهها، رسمها و تراداد های سرزمین پدری، کریمه، به سختی فرونشاندن میشود. بیهوده بود که نمایندگان تاتارها در مسکو به کمیتهی مرکزی و دیگر مراجع عالی تلگرام فرستادند و تشکیل گروهی را برای پژوهش دربارهی این جنابت خواستار شدند.

نه تنها ساماندهندگان این کشتار گروهی کیفر ندیدند، بل دادرسیهای خنده آور، مسئولیت همهی این رویدادها را به گردن ۱۰ قربانی انداخت، قربانیانی که به سامان دادن بی نظمیهای گروهی، پایداری در برابر مقامها و بدگوییهای ضد شوروی متهم شدند و به کیفر حبس - بهمدتهای مختلف - محکوم گردیدند.

این اقدامها علیه تاتارهای کریمه مانع گروه نمایندگی شوروی در تهران نشد که اعلام نماید اتحاد شوروی با استواری دفاع از حقوق مدنی سیاسی و فرهنگی اتباع خود را تضمین مینماید و با «خشمی راستین» به شورشهای حکومتی پاره پاره کشورهای برای اجرای سیاستهای تبعیض نژادی یا ملی یورش ببرد!

نمایندگی شوروی هنوز از تهران که در آن اعلامیهی مبنی بر نیاز به تشدید مبارزه با تبعیض نژادی را امضاء کرد و حتا پیشنهاد داد که همهی اجرا کنندگان سیاست های ترور و فرو کوبیدن توده به کیفر برسند، بازنگشته بود که در ۱۶ - ۱۸ مه، در حدود ۸۰۰ نمایندهی تاتارهای کریمه بازداشت شدند، مضروب شدند و به نقاطی برای اقامت اجباری فرستاده شدند، نمایندگان که با

هزینهی مردمشان به مسکو آمده بودند تا از رهبران حزب و دولت اتخاذ تصمیمی سریع دربارهی مسالهی ملی تاتارهای کریمه را بخواهند.

هر روز چاپ شده های شوروی از دادرسی و مجازات آزادیخواهان و شرکت کنندگان در جنبشهای رهایی بخش ملی در کشورهای دیگر گزارش میدهد، به نام مردم شوروی علیه بازداشت کمونیستها در اندونزی اعتراض میکند. و خستگی ناپذیر دربارهی دزدگی شاد خانوادگی ملت های برخوردار و دار از حقوق مساوی در اتحاد، سرود و ستایش سر میدهد. اما در همان حال، «نگهبانان صلح» در کریمه خانواده های بی دفاع تاتارهای کریمه را بیرحمانه می زدند، تنها به خاطر این که، تاتارها تبعید گاههای خود را رها کرده و، با نادیده گرفتن ارادهی خاکپرستانی که میخواهند هویتشان را ناپدید کنند، به سرزمین پدری بازگشته اند؛ در ازبکستان، کنشگران جنبش تاتارها برای یافتن حقوق یکسان را با اتهام ساختگی به دادرسی میکشند...

لیکن سال گذشته (۱۹۶۸ - ۰۴) تنها با این رویدادهای فرعی مشخص نمیشود. در ۱۹۶۸ آگاهی های مدنی همهی تاتارها فزونی یافت. فرو کوفتن گروهی مردم، آنها را بیمزده نگرداند. مردم هر عمل خلاف قانون را با اعتراضی توده یی پاسخ گفتند و با جمعیتی برای میتینگ و تظاهر. دقیقن همین بهم پیوستگی ست که خشم آشکار دوستداران نظام روزگار تاریک ستالین را بیدار میدارد.

در دورهی گذشته جنبش ملی تاتارهای کریمه برای یافتن حقوق یکسان وارد مرحلهی تازهی شد. جرات و استواری تاتارها توجه



افکار عمومی پیشرو شوروی را جلب نمود، افکاری که شرافت کشور و سرنوشت مردمش را مسالهی بی تفاوت نمیداند. وهم آوای جهان مرفقی بیشتر به پشتیبانی ما گرایید ...

رویدادهای جهان امروز در حدیاد آوری کننده بی تیز چنین مینماید که حتا نیر و مندترین قدرتها نمیتوانند مردمی را، هر اندازه کوچک، پایمال کنند، بدان شرط که این مردم در اندیشه و کردار متحد باشند.

آن زمان دور نیست که مردم ما پشت نیروی بزرگ خاکپرست را بشکنند و ملتی رستاخیز یافته دمزدن آزاد برخال خود را از سر بگیرد .  
سال نو فرخنده باد ، گرامی هم میهنان .

P. Grigorenko , S. P. Pisaryev  
V. Krasin , P. Yakir و بسیاری دیگر ...

نمایندگان شما در مسکو .

## پیکری برابر بیداد

آگهی رسید که Hugo Blanco تهدید شده که به زندانی در ناحیهی جنگلی خاور پرو، El Sepa فرستاده شود .

اردوگاه زندان ال سپا ، کاملن از پیرامون جدا شده و تنها رابطهی آن با لیما وسیلهی هواپیما های نظامی بر قرار میشود که خوراک و نیازهای دیگر را با نگهبانان تازهی نوبتی همراه میاورند .

هوای گرم و مرطوب افزون ناسازگار است و ناحیه به داشتن حشرهایی که زندگی را ، برای آنها که زیر چادر و در شرایط بسیار اولیه زندانی شده اند ، واقعن تحمل ناپذیر میسازد ، شناخته شده .

با نبود کمکهای درمانی و پزشکی ، و زندانیان که در اختیار مطلق نگهبانان جانور خو میباشند ، روشن است که هر محکوم که به زندان ال سپا فرستاده شده باشد ، به دشواری زنده خواهد ماند .

دولت پرو چنین تصمیمی را بدان جهت گرفته است که زندانیان جزیرهی El Fronton میتوانند توجه ملی و

بین الملل را به شرایط وحشیانهی زندان و رفتار غیر انسانی که با زندانیان میشود، جلب نمایند . اکنون اعتراضهایی در سطح بین الملل بجهت نمایندگیها و سفارتخانههای پرو و به لیما سرازیر گردیده است .

در مه ۶۹ ، هوگو بلانکو ، ۸ مین سال زندان خود را آغاز کرد ، رهبر دهقانی تراکسکی گرای سی و هفتساله ، در این سالهای دشوار ویژگیها و خصال انسانی انقلابی را با نیروی تصمیمی استوار ، از خود نشان داد و کمکی فراوان برای تلاش مردمان رنج دیدهی بود که نام او را در چشم گروه فرمانروایان پرو به هنگامی که توده های دهقان رادر La Convencion در گرفتن زمین ازمالکان رهبری کرد ، به نمادی از وحشت بدل گرداند .

هوگو در Cuzco بزرگ شد ، همانجا که نخستین بارتنگدستی افزون توده های سرخپوست ستمکشی که اکثریت مردم پرو را پدید میکنند ، آرمود . هوگو از جوانی ، Quechua ، زبان بومیان را همچون اسپانیول میدانست . در سالهای نخست نوزده پنجاه ، به ارژانتین رفت . کشاورزی خاند و چون هموند کنشکر اتحادیهی کارگران در



در يك کارگاه بسته‌بندی گوشت که از آن امریکاییها بود کار کرد. وقتی به پرو بازگشت در سازمان دادن و پدید آوردن تظاهراتی غول آسا به هنگام دیدار معاون ریاست جمهوری، نیکسون، از پرو، به سال ۱۹۵۸ سهمی داشت. سپس که ناچار شد به لیما بگریزد، به Cuzco بازگشت و با دوستانش به تشکیل اتحادیه‌های دهقانی پرداخت. اتحادیه‌ها که کار را با مبارزه بایسوادی و بنیادگذاری بیمارستان آغاز کردند، به زودی با مساله‌ی اصلی روبرو گردیدند: گروه باریک فرمانروایان سرمایه‌دار که پاره‌ی بزرگ زمینها را مالک بودند. دهقانان به بازگرفتن زمینهایی که مالکان از آنان گرفته بودند آغاز کردند. میان ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ بیش از ۳۰۰ پسگیری رویداد. گروه فرمانروایان دسته‌های پلیس و دسته‌ی مسلح خصوصی به جنگ دهقانان فرستاد. اتحادیه‌ها نیز به تاشیدن واحدهای دفاع پرداختند.

در ۳۰ مه ۱۹۶۳، پس از يك شکار دامنه‌دار انسانی، هوگو بلانکو دستگیر شد در ۲۳ جولای ۱۹۶۴، به هنگام دیداری

از الجزایر، اعلام کرد:

دهوگو بلانکو نمونه‌ی بود، نمونه‌ی خوب و تا آنجا که میتواند تلاش کرد. دولت جرات آن نداشت که بلانکو را بیدرنک به دادرسی بکشاند؛ پسگیری زمین به دست توده‌ها. تنها در اوت ۱۹۶۶ بود که نظام Belaunde به خود جرات داد که بلانکو و بیست و هشت نفر از دوستان او را برابر يك دادگاه نظامی در دهکده‌ی دور افتاده‌ی Tacna به محاکمه بخاند. بلانکو به ۲۵ سال حبس محکوم شد. همکار نزدیکش Pedro Candela، به ۲۲ سال دادستان در پژوهش خود خاهان اعدام بود اما تنها از بیم يك مبارزه‌ی جهانی با شرکت هزارها روشنفکر، هموندان اتحادیه‌های کارگری و دهقانی، و پیکرهای سیاسی و اجتماعی جداسری، همچون ژان پل سارتر و برتراند راسل به سویداری بلانکو بود که از چنین کیفی‌پرهیز کردند.

تهدید تازه‌ی شورای دولتی پرو به جاودانه خاموش گرداندن این جنگنده‌ی برجسته نیز فریادی در سراسر جهان از از شوئی دوستان و پشتیبانان او برخاسته است.

رساله علم انسانی

## جنبش ضد-یهود لهستان

کمونیست فرانسه، همسر آراگون Elsa Triolet، يك داستان‌سرای معروف، ژان پل سارتر، سیمون دبوو و آر، والفرد Kastler، برنده‌ی جایزه‌ی فیزیک نبل در ۱۹۶۶ و ... دزیر رویه‌ی ضدیت با صهیونیزم، گونه‌ی جنبش ضد-یهود از چندماه پیش به این سو گسترش گرفته است. این گسترش، دست کم از سوی پاره‌ی از محافل فرمانروا یاری شده. هرچند گرایشهای ضد-یهود هنوز به طور رسمی محکوم می‌گردد و قوانین لهستان

اعتراض زیرین علیه اردو کشی ضد-یهودی که دولت لهستان از تاریخ تظاهر دانشجویان در مارچ ۶۸ به بعد آغاز کرده است در Le Monde فرانسه چاپخش شد. میان دستینه گذاران بر اعلامیه این کسان بودند: لویی آراگن شاعر و داستان‌سرا، ویرا ستار ادبی نامه‌ی هفتگی Les Lettres Francaise و رئیس روشنفکران



آنها را نمیدارد، فضایی در لهستان پدید  
گردیده که ممکن است رویدادهای غم‌انگیز  
گذشته را یاد آوری کند...

به عنوان دوستان لهستان، از چنین وضعی  
که پیدا شده است افسوس میخوریم و هم بیشتر  
متأسفیم که وجود چنین وضع، مخالف همه  
اصولی است که دولت لهستان ادعا دارد  
بر پایه‌ی آنها استوار میباشد.

از مقامهای لهستانی، به راستی،  
میخواهیم که بیدرنگ اردو کشی منظم  
بدنام ساختن و بدگمانی را که اتباع  
لهستان که ریشه‌ی یهودی دارند، قربانی  
آن گردیده‌اند کنار بگذارند، از مقامهای  
لهستانی میخواهیم تصمیمهای پیداد گرانه  
را درباره‌ی بسیاری از این لهستانیها  
لغو گردانند...



ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

